بحران آذربایجان در ۱۳۲۴

اثر : روبرت روسو*

شاید بتوان گفت که جنگ سرد در حقیقت در ۱۵ اسفند ماه ۱۳۲۴ آغاز شده است. در آن روز پانزده تیپ مسلّح شوروی وارد آذربایجان استان شمالی ایران شدند و سپس رو به مرزهای ترکیه و عراق نهادند و به سوی مرکز ایران پیش رفتند. مقارن این احوال، گروهی از سربازان شوروی تقریباً به همین تعداد به‌سوی بلغارستان شرقی حرکت کردند و در مرزهای ترکیه و اروپا آرایش گرفتند. این گسترش قوا همراه با شعارهای تبلیغاتی در آنکارا و تهران و همچنین پیشرفت کمونیستها در صفحات شمالی یونان و آذربایجان و کردستان ایران صورت پذیرفت.

تهاجم شورویها در دو مرحلهٔ متمایز انجام گرفت. چنین به‌نظر می‌رسد که هدف اصلی نخستین تهاجم، ایجاد تحوّل در ترکیه بوده است تا پس از آن به آسانی بتوانند به نواحی شرقی مدیترانه، سوئز و مناطق نفت‌خیز خلیج فارس دست یابند و بخشهای غربی هند را تصرّف کنند. ولی وقتی این نقشه‌ها پیشرفت نکرد، شورویها در اواخر بهار فوراً استراتژیك خود را تغییر دادند و این تغییر نقشه مقارن حملهٔ جدیدی به ایران بود. از آنجا که حمله به آذربایجان در هر دو مرحلهٔ مذکور در فوق هدف اصلی به‌شمار می‌رفت، آذربایجان را بعنوان مرکز فعّالیت‌های حزبی خود که ۹ ماه به طول انجامید انتخاب کردند.

هرچند حتّی یك تیر هم خالی نشد، لکن بروز جنگ در آذربایجان مانند جنگ «یونکرهیل» و «بول ران» یا اوّلین جنگ «مارن» می‌توانست نتایج بسیار مهمّی به‌بار آورد. به هر روی مورّخان کمتر به واقعیّتهای این جنگ سرد پی برده‌اند و جریان آنرا چنان که باید ثبت ننموده‌اند.

ارتش شوروی از سال ۱۹۴۱ بخشهایی از شمال ایران را اشغال کرده بود تا بدین وسیله از راهی که آمریکا در دوران جنگ بوسیلهٔ آن بیش از چهار میلیون تُن موادّ و کالاهای جنگی به آن کشور فرستاده بود پاسداری کند. گرچه شوروی به‌موجب پیمانی که امضا شده بود موظّف بود در مناطق اشغالی خود حقوق حاکمیّت دولت ایران را در امور غیر نظامی محترم شمارد و در حفظ تمامیّت ارضی ایران بکوشد، امّا از موقعیّت سوءاستفاده کرد و در آذربایجان که قلب مناطق اشغال‌شده از سوی شوروی و یك مرکز ارتباطی حیاتی میان قفقاز و خاورمیانه بود، شورشی کمونیستی به راه انداخت.

کراسنیك سرکنسول شوروی در تبریز . . . رهبری شورشیان را به‌عهده داشت. وی دستورهای خود را توسّط چند تن از فرماندهان شهری به مورد اجرا می‌گذاشت. این فرماندهان را مشتی افراد نظامی، که بیشتر تابع اوامر سیاسی بودند تا نظامی، تشکیل می‌دادند. شورشیان از ماهها قبل سازمان خود را با نام «دموکراتهای آذربایجان» پایه‌ریزی و با آوردن شمار چشمگیری مهاجر از آذربایجان شوروی، نیروی نظامی خود را تقویت کرده بودند. در ۱۵ نوامبر ۱۹۴۵، شوروی شروع به فرستادن جنگ‌افزار برای شورشیان کرد و روز بعد نقشهٔ انقلابی گسترده را به اجرا گذاشت.

شورویها برای جلوگیری از هرگونه اقدامی که ممکن بود از طرف مقامات ایرانی برای فرو نشاندن شورش صورت گیرد از نیروهای خود استفاده می‌کردند. هنگامی که شورشیان قصد حمله به یکی از مؤسّسات شهربانی یا نظامی ایران می‌کردند شورویها قبلاً

به فرماندهان آن مؤسّسات دستور می‌دادند هیچ گونه مقاومتی نشان ندهند تا امنیّت نیروهای اشغالگر به‌مخاطره نیفتد. فرماندهان ایرانی نیز جز تسلیم چاره‌ای نداشتند.

حادثه‌ای که بیش از دیگر موضوعات جلب توجّه کرد، بیرون از منطقهٔ اشغالی روی داد. در ۲۰ نوامبر ۱۹۴۵ نیرویی که از طرف دولت ایران برای آزادی پادگانهای اشغال شدهٔ آذربایجان اعزام شده بود در نزدیکی قزوین بوسیلهٔ نیروهای شوروی متوقّف گردید و اعلام شد که اگر یك قدم پیش بگذارند به روی آنها آتش گشوده خواهد شد.

این تجاوز بیشرمانهٔ شورویها به حقّ حاکمیّت دولت ایران موجب مبادلهٔ یادداشتهایی بین ایران، آمریکا، انگلستان و شوروی گردید و سپس در دسامبر ۱۹۴۵ این موضوع در کنفرانس وزیران خارجه در مسکو مورد بحث قرار گرفت. همچنین ایران به شورای امنیّت سازمان ملل متّحد که تازه تأسیس شده بود شکایت کرد ولی هیچ یك از این اقدامات مؤثّر نیفتاد.

شورشیان پیوسته موفقیّت‌هایی به دست می‌آوردند. در دسامبر ۱۹۴۵ موفّق به تأسیس حکومت مستقل آذربایجان شدند؛ حکومتی پوشالی که از کنترل دولت ایران بیرون بود. به همین‌سان یك رژیم اشتراکی در نواحی کردنشین در جنوب آذربایجان برپا شد.

رهبر متجاسرین و نخست‌وزیر رژیم جدید در آذربایجان جعفر پیشه‌وری بود. وی مردی کوچك اندام با دماغی عقابی و موهایی خاکستری بود و سبیلی کوچك داشت و در حدود ۵۵ سال از عمرش می‌گذشت. او از زمان جنگ جهانی اوّل جزو رهبران نهضت کمونیستی در ایران بود و ده سال یعنی از ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۱ را در زندان به سر برده بود.

پیشه‌وری در ابتدا دست به یك رشته اصلاحات مورد توجّه اهالی از جمله در امور مربوط به کشاورزان و کارگران و بهبود خدمات عمومی و آموزش و پرورش زد.

ولی این رژیم جنبهٔ دیگری هم داشت که می‌توان آنرا «ترور» نام نهاد. تشریح وضع زندگی تحت فشار و «ترور» برای کسانی که بدان دچار نشده‌اند بسیار دشوار است. «ترور» فقط این نیست که برپایهٔ آمار و ارقام بگوییم چند نفر کشته یا مجازات یا زندانی شده‌اند، بلکه پدیدهٔ روانشناسی و موجی از ترس و نگرانی است که سراپای مردم را فرا می‌گیرد. فعّالیتهایی که برای ایجاد وحشت و ترس عمومی باید صورت گیرد، بسته به محل تغییر می‌کند ولی وقتی تخم هراس افکنده شد، رشد و نمو آن نیازمند فعّالیت چندانی نیست. چنین وحشتی سراسر آذربایجان را فرا گرفته بود و در پی آن تنفّر شدیدی نسبت به اوضاع و مسبّبان آن در میان اهالی پدید آمد که بعدها منجر به جنگ و خونریزی بر ضدّ شورشیان گردید.

غول «وحشت» در آذربایجان پیشه‌وری نبود، بلکه این لقب را می‌بایست به محمّد بیریا وزیر کار و فرهنگ و تبلیغات داد (وی هیچ گونه نسبتی با لاورنتی بریا رئیس سابق پلیس مخفی شوروی ندارد). بیریا مردی سبزه روی بود که اندامی ریز و سبیلی باریك و موهایی سیاه داشت و از رهبری اتّحادیهٔ رفتگران شهر تبریز به مقام بالایی در نهضت کمونیستی رسیده بود. بیریا برای برقراری حکومت ترور و وحشت از دسته‌ای اوباش که نام «انجمن دوستداران آذربایجان شوروی» بر آنان نهاده بود استفاده می‌کرد. گردآوری اعضاء برای این انجمن به‌عهده نمایندگان سیاسی ادارهٔ پلیس شوروی بود و هر کسی با عضویّت در انجمن یا اقدامات آن مخالفت می‌کرد به سخت‌ترین وجه تنبیه می‌شد.



برپایهٔ قراردادی که میان ایران و شوروی امضاء شده بود شورویها متعهّد بودند شش ماه پس از پایان جنگ جهانی دوم نیروهای خود را از ایران خارج کنند. بنابراین دوم مارس ۱۹۴۶ روزی بود که شوروی‌ها می‌بایست قوای خود را از ایران فرا خوانند. مقتضیات سیاسی روز ایجاب می‌کرد که نیروهای شوروی در ایران مستقر باشند زیرا اگر خاك ایران را تخلیه می‌کردند، دولت ایران بی‌کمك گرفتن از خارج، شورشیان را به‌جای خود می‌نشاند. روز دوم مارس در نظر مردم روزی سحرآمیز بود و هرچه این تاریخ نزدیك می‌شد بیم و نگرانی در سراسر کشور افزایش می‌یافت.

در آن هنگام ارتش شوروی در نواحی شمال غربی ایران از سه بخش تشکیل شده بود: یك لشگر پیاده در رضائیه، یك لشگر سواره در اردبیل و لشگر سوارهٔ دیگری در تبریز. ۱۶ تانك «شرمن» که به موجب قانون وام و اجارهٔ آمریکا داده شده بود و نیز چهار توپ خودکار که در نزدیکی سربازخانهٔ شورویها در تبریز در زیر چادرهای متعدّد مستقر شده بود از پادگان تبریز محافظت می‌کرد. وقتی تاریخ فراخوانی نیروها فرا رسید، شورویها هیچ گونه اقدامی نکردند. سرانجام روز دهم مارس هم به‌پایان رسید ولی قوای شوروی همچنان با تانکها و اسبهای خود در محل باقی ماندند

و سپس اعلامیّه‌ای صادر کردند و متذکّر شدند که به علّت آشفتگی اوضاع ایران که امنیّت مرزهای شوروی را به‌مخاطره می‌اندازد، ناچارند نواحی شمالی ایران را همچنان در اشغال خود نگهدارند.

البتّه این موضوع برای دولت ایران تعجّب‌انگیز نبود و از پیش در تهران تصمیم گرفته شده بود که موضوع را بار دیگر در شورای امنیّت سازمان ملل متّحد مطرح کنند. این اقدام شوروی، مورد دیگری از نقض فاحش مقرّرات پیمان بود.

در ششم مارس ۱۹۴۶ یادداشت شدیداللّحنی از طرف سفارت آمریکا در شوروی به وزارت خارجهٔ آن کشور تسلیم شد که در آن از شوروی خواسته شده بود نیروهای خود را فوراً از ایران خارج کند. امّا پس از آن تحوّلاتی روی داد که موجب حیرت عموم گردید.

در شبهای سوم و چهارم مارس و همچنین در روز و شب پس از آن، نیروهای شوروی مستقر در تبریز به حرکت درآمدند. در وهلهٔ اوّل معلوم نبود که علّت حرکت آنها چیست ولی کاملاً واضح بود که به سوی مرزهای شوروی پیش نمی‌روند. تقریباً ۱۵۰ کامیون پر از سرباز و ۱۶ تانك «شرمن» به سوی تهران در حرکت بودند و همزمان دو هنگ سوار با تعدادی توپ و سرباز به‌طرف سرحدّات ترکیه و یك ستون نظامی بزرگ از منطقهٔ جنوبی تبریز نزدیك مراغه به سوی مرز عراق پیش می‌رفتند.

در شبهای چهارم و پنجم مارس تانکهای بیشتری (از نوع ۳۴ت۴۶ و نسبتاً متوسّط) با قطار به تبریز رسید و به توقّفگاه تانکهای بزرگ در سربازخانه منتقل شد. ستون‌های نظامی همچنان به پیشروی خود از تبریز به سوی تهران و مرزهای ترکیه و عراق ادامه می‌دادند. در ششم مارس مارشال ایوان باقرامیان که در زمان جنگ فرمانده کلّ ارتش اوّل شوروی در ناحیهٔ بالتیك و یکی از متخصّصان تسلیحات بود وارد تبریز شد و فرماندهی کلّ نیروهای جدید را به عهده گرفت. در هفتم مارس تبریز تبدیل به یك قرارگاه نظامی و پر از سرباز شد و سردوشی‌های آبی رنگی که تعلّق به سواره نظام شورویها داشت مبدّل به سردوشی‌های سیاه رنگ شد که مغزی قرمز داشت و نشان تانکی طلایی روی آن دیده می‌شد. نشان مزبور مخصوص نیروی زرهی شوروی بود. خیابانها و جاده‌ها یکسره آکنده از کامیونهای نظامی بود که جانشین چارپایان نیروهای اشغالگر سابق شده بودند.

این لَشگرکشی که در آن پیاده‌نظام و توپ و زرهپوش شرکت داشتند نزدیك به یك ماه یعنی از چهارم تا ۲۸ مارس ادامه یافت و در ظرف این مدّت دستکم ۱۵ تیپ زرهی متشکّل از ۵۰۰ تانك و نیروهای امدادی تدریجاً به نقاط شمالی ایران انتقال داده شد. ارتش مزبور از سه نیروی حمله و یك نیروی احتیاط تشکیل می‌شد:

۱ـ نیرویی که پایگاه آن در خوی بود، در سرحدّات ترکیه گسترش پیدا کرد. این نیرو از دو قسمت حمله تشکیل شده بود که یکی در ماکو و دیگری در رضائیه استقرار داشت و راههایی را که از شمال و جنوب دریاچهٔ «وان» به آناتولی مرکزی امتداد می‌یافت تحت سلطهٔ خود گرفته بودند.

۲ـ نیروی دوم در میاندوآب مستقر بود و واحدهای مقدّم آن در «خانه» واقع در سرحدّات عراق به فاصلهٔ صد مایلی از مناطق نفت‌خیز «کرکوك» و «موصل» آرایش گرفته بودند. گذشته از آن، نیروهایی کمکی نیز در سقز و شاهین‌دژ مستقر شده بودند.

۳ـ نیروی سوم در امتداد جادهٔ تهران گسترش یافته بود. پایگاه این نیرو در زنجان بود و واحدهای مقدّم آن در کرج که فقط ۲۰ مایل با تهران فاصله دارد قرار داشتند.

۴ـ نیروهای ذخیره نیز بین مراغه و تبریز تقسیم شده بودند.

اهمیّت نقل و انتقال قوای شوروی وقتی کاملاً آشکار گردید که شورویها مقارن این احوال نیروهای زرهی دیگری را تحت فرماندهی مارشال تولبوخین از بلغارستان شرقی به جنوب فرستادند و آنها را در امتداد مرزهای ترکیه در اروپا گسترش دادند.

همراه با این نقل و انتقالات، شورویها در ترکیه دست به یك سلسله حملات تبلیغاتی و سیاسی زدند. شورویها پس از لغو قرارداد دوستی ترکیه و شوروی در اوایل مارس، یادداشتهای تهدیدآمیز و بی‌رحمانه‌ای تسلیم دولت ترکیه کردند و خواستار حقّ ایجاد پایگاههای نظامی در داردانل و بوسفر و همچنین واگذاری نواحی قارص واردهان به شوروی شدند. این دو ناحیه سابقاً محل سکونت ارامنه بود. در سال ۱۸۷۸ قارص و اردهان از طرف کنگرهٔ برلین به روسیه واگذار گردید ولی سرانجام در سال ۱۹۲۱ به موجب معاهدهٔ مسکو، آن نواحی به ترکیه داده شد. از سوی دیگر، جمهوری ارمنستان با وسائل تبلیغاتی که تماماً بوسیلهٔ دولت شوروی در اختیارش گذاشته شده بود می‌کوشید تحت این عنوان که مردم قارص و اردهان همزبان مردم ارمنستان هستند، آن ایالات را به خود ملحق سازد.

مقارن این احوال، در ۴ مارس، جمهوری مهاباد که رژیم دست‌نشاندهٔ شورویها در جنوب آذربایجان بود مدّعی حکومت بر منطقهٔ بزرگ کردنشین در جنوب و مشرق ترکیه شد. حتّی

جمهوری گرجستان در ۵ مارس اعلامیّه‌ای صادر کرد و به موجب آن مدّعی شد که استانهای ترکیه در شمال شرقی دریای سیاه و نیز بندر ترابوزان متعلّق به آن جمهوری است.

اینك این نکته کاملاً آشکار شده بود که هدف نخستین شورویها آن است که بر آذربایجان و کردستان شمالی استیلا یابند و امتیازات گوناگونی از ایران بگیرند. همچنین روشن بود که خود این جریان وسیله و مقدّمهٔ نیل به یك هدف مهمتر است. منظور اصلی شوروی از این اقدامات آن بود که ترکیه را که سدّ و حایل عمده در برابر پیشرفتهای خود در سراسر منطقهٔ خاورمیانه می‌دانست از میان بردارد.



دامنهٔ مقاصد شوروی و نیز حجم نیروی تهدیدآمیزی که دولت شوروی برای دستیابی به هدفهای خود به‌کار می‌گرفت، مقامات واشنگتن را تکان داد. سیاست آمریکا در آن روزها هنوز تحت تأثیر معاهدات کنفرانس یالتا و پتسدام قرار داشت و شکست آلمان نازی و ژاپن مهمترین موضوع مورد توجّه آمریکا بود. هنوز سیاستمداران دولتهای باختری معتقد بودند که با گذشت و اغماض و مماشات می‌توان اتّحاد و یگانگیِ زمان جنگ با شوروی را در زمان صلح نیز حفظ کرد.

سیاست خارجی آمریکا وقتی تغییر یافت که «بیرنز» وزیرامور خارجهٔ ایالات متّحده پس از مطالعهٔ دقیق گزارشهای رسیده از تبریز در مورد تحرّکات قوای شوروی و گفتگو با مشاوران عمدهٔ خود در هفتم مارس تصمیم گرفت با شورویها مبارزه کند و ابتکار عمل را که ظاهراً در دست انگلستان بود خود به دست گیرد. وی یادداشت شدیداللّحنی به مسکو فرستاد و همچنین به هیئت نمایندگی آمریکا در شورای امنیّت سازمان ملل متّحد که قرار بود در ظرف چند روز جلسه‌ای تشکیل دهد دستور داد موضوع ایران را مطرح و در دستور کار قرار دهند. بدین‌ترتیب وی سیاست خارجی آمریکا را برای نخستین بار در مسیری قرار داد که بعدها به‌صورت نظریّهٔ ترومن و سیاست فراگیر امنیّت جمعی در برابر تجاوزات و توسعهٔ کمونیسم درآمد.

یادداشت مزبور در نهم مارس به مسکو تسلیم شد و نباید آنرا با یادداشت اعتراض‌آمیز ششم مارس در مورد عهدشکنی شورویها نسبت به فراخواندن نیروهای خود از خاك ایران که قرار بود در دوم مارس صورت گیرد اشتباه کرد. یادداشت نهم مارس لحنی بسیار خشن و آمرانه داشت چنان‌که می‌توان گفت تا آن زمان چنین یادداشتی به دولت شوروی داده نشده بود. یادداشت مزبور حاکی از آن بود که دولت آمریکا چندی است گزارشهایی راجع به حرکت نیروهای شوروی به سوی تبریز و از آنجا در امتداد جادهٔ تهران و عراق و سرحدّات ترکیه دریافت می‌دارد. همچنین در یادداشت مزبور آمده بود که «دولت آمریکا مایل است بداند آیا دولت شوروی به جای بیرون بردن نیروهای خود از خاك ایران (همچنان که در یادداشت قبلی یادآوری شده بود) می‌خواهد قوای بیشتری وارد آن کشور کند یا نه. اگر قرار است نیروهای شوروی در خاك ایران افزایش یابد، دولت آمریکا مایل است فوراً از علّت این امر آگاه شود.»

نیروی دریایی آمریکا بعنوان هشدار در هشتم مارس اعلام داشت که ناو جنگی میسوری در عرض دو هفته وارد بندر استانبول می‌شود و اثاثیهٔ سفیر کبیر سابق ترکیه را که چندی قبل در واشنگتن بدرود حیات گفته بود حمل خواهد کرد.

اوضاع در این هنگام بسیار وخیم بود زیرا برای نخستین بار پس از جنگ جهانی دوم، خطر بروز جنگ دیگری آشکار می‌شد. صدها نفر از اهالی وحشت‌زدهٔ تهران وقتی از تهاجم قوای شورویها مطلع شدند فوراً اسباب و اثاثیهٔ خود را روی ماشین گذاشتند و به طرف نواحی جنوبی بردند چنان که همهٔ راههای جنوب مسدود گردید. عدّه‌ای از خبرنگاران برجستهٔ خارجی نیز به تهران آمدند و مطبوعات و جراید جهان سرمقالات خود را به بحث دربارهٔ بحران ایران اختصاص دادند.

وزارت خارجهٔ آمریکا نیز به سهم خود از اوضاع واهمه داشت. منبع اطّلاعاتی که واشنگتن از مسائل خاورمیانه کسب می‌کرد، گزارشهایی بود که از کنسولگری آمریکا در تبریز فرستاده می‌شد. در سیزدهم مارس یکی از سخنگویان وزارت امور خارجهٔ انگلیس اظهار داشت که لندن گزارشی که حاکی از نقل و انتقال‌های مهّم نیروهای شوروی در شمال ایران باشد دریافت نکرده است. وی خاطرنشان ساخت که گزارش‌هایی که به واشنگتن ارسال شده همه اغراق‌آمیز بوده است. ولی پس از تحقیقاتی که به عمل آمد معلوم شد اختلافی بین گزارش‌های کنسولگریهای آمریکا و انگلیس وجود نداشته است. به هر روی اظهارات سخنگوی انگلیس شكّ و تردیدی به‌وجود آورد که هیچ‌گاه یکسره از میان نرفت.

بغداد نیز اعلام کرد از نقل و انتقال نیروهای شوروی که در جراید انتشار یافته هیچ‌گونه اطّلاعی ندارد. حتّی قوام نخست‌وزیر وقت ایران به علل سیاسی ورود قوای بیشتری از شوروی به ایران را پس از دوم مارس انکار نمود.

دولت شوروی جوابی به یادداشت آمریکا نداد ولی خبرگزاری تاس «اجازه یافت» اعلام کند که گزارشهایی که از طرف واشنگتن صادر شده «با حقیقت وفق نمی‌دهد». بر سر همین موضوع آذربایجان بود که گرومیکو در ۲۷ مارس از جلسهٔ شورای امنیّت سازمان ملل متّحد بیرون رفت. وی پیش از ترك جلسه، سخنرانی مهیّجی کرد و ضمن آن با صدای بلند گفت «استالین گفته است و من هم بار دیگر می‌گویم که از دوم ماه مارس به این سو هیچ نیرویی از شوروی وارد صفحات شمال ایران نشده است.»

در همان هنگام که این سخنان روی موج کوتاه رادیو در کنسولگری تبریز شنیده می‌شد، ۱۸ کامیون زره‌دار محمولات خود را تخلیه کردند و به توقّفگاه تانکها رهسپار شدند.

ملّت آمریکا دچار حیرت و وحشت شده بود. سال ۱۹۴۶ برای انگلستان، سال وقایع مهم و تجزیهٔ امپراتوری بود. دولتهای غربی هنوز شوروی را چون متّحد خود می‌نگریستند. این جریان، پیش از سقوط چکوسلواکی و محاصرهٔ برلین و محاکمهٔ جاسوسان و سقوط چین بود. در گرماگرم بحران آذربایجان، وینستون چرچیل برای نخستین بار نام «پردهٔ آهنین» را به کار برد. آنگاه جراید جهان ناگهان برای نخستین بار احتمال بروز جنگ میان کشورهای غربی و شوروی را مورد بحث قرار دادند.



در ۲۱ مارس اجلاس جدید شورای امنیّت در نیویورك برگزار شد. آقای علاء سفیر کبیر و نمایندهٔ ایران، به دستور دولت خود مبنی بر اینکه شکایت ایران را از شورای امنیّت پس بگیرد (این دستور بر اثر فشار شوروی داده شده بود) اعتنا نکرد و طیّ سخنرانی جالبی که از درخشانترین سخنرانیها در تاریخ شورای امنیّت بود وضع ایران را تشریح کرد. نمایندگان آمریکا به رهبری «بیرنز» وزیرامور خارجه هم این موضوع را به‌تفصیل مورد بحث قرار دادند. لحن نمایندگان آمریکا از بعضی جهات حتّی از لحن نمایندهٔ ایران شدیدتر بود.

در ۲۶ مارس، «گرومیکو» ناگهان در جلسهٔ شورای امنیّت اعلام داشت که «اگر اتفّاق غیر مترقّبه‌ای رخ ندهد نیروهای شوروی در عرض ۵ یا ۶ هفته خاك ایران را تخلیه خواهند کرد.» چند روز بعد اعلام شد که قراردادی بین شوروی و ایران به امضا رسیده است و به موجب آن نیروهای شوروی چنان که قبلاً اعلام شده بود خاك ایران را تخلیه خواهند کرد؛ ایرانیان نیز در مقابل متعهّد شده‌اند لایحه‌ای مبنی بر تشکیل یك شرکت سهامی نفت ایران و شوروی تحت نظارت شوروی برای تصویب به مجلس تسلیم کنند. تشکیل چنین شرکتی یکی از هدفهای دیرین شوروی بود. همچنین در قرارداد مزبور قید شده بود که مذاکراتی برای استقرار صلح بین حکومت مرکزی و شورشیان آذربایجان طبق قوانین موجود صورت گیرد. پس از آن، در شورای امنیّت سازمان ملل متّحد گفتگویی در مورد بحران آذربایجان انجام نشد. موضوع تا مدّتی همچنان در دستور جلسه ماند و مذاکرات بعدی نیز به تعویق افتاد.

مدّتی پس از این جریان، صداقت شورویها در مورد تخلیهٔ خاك ایران بار دیگر مورد شك و تردید واقع شد. چند روزی هم از اواسط ماه آوریل گذشت ولی نیروهای شورویها تکان نخوردند. در حقیقت چنین به نظر می‌رسید که آنها خود را برای توقّفی طولانی آماده کرده‌اند. ولی در ۲۲ آوریل ناگهان نیروهای شوروی به‌صورت دسته‌های بزرگ به سوی شمال حرکت کردند. تراکم تانکها، پیاده نظام و کامیونهای نظامی حتّی بدتر از موقع ورود آنها به خاك ایران بود. اگر بخواهیم در این باره دقیقتر بشویم باید بگوییم که عقب کشیدن نیروها تا ششم مه که متعهّد شده بودند انجام نشد. در چهار مایلی شمال مرند (پنجاه مایلی تبریز) در جاده‌ای که تا مرز شوروی امتداد داشت، بنزین تانکها تمام شد. آنها تا ۲۰ مه که شرکت نفت ایران و انگلیس بنزین مورد نیاز را در دسترسشان قرار داد، همان‌جا ماندند

به چه علّت شورویها ناگهان تصمیم به عقب‌نشینی گرفتند و خاك ایران را تخلیه کردند؟ البتّه هیچ کس نمی‌تواند با اطمینان کامل به این پرسش پاسخ دهد مگر اینکه متن مذاکرات در «پولیت بوروی» شوروی منتشر گردد. ولی در عین‌حال می‌توان از جریانهای گذشته نتایجی چند گرفت. چنین به نظر می‌رسد که رهبران شوروی در پیش‌بینی‌ها و محاسبات خود مرتکب اشتباهاتی شده بودند. چشمداشت‌های شوروی به خاورمیانه سابقه‌ای دیرین داشت و این موضوع صریحاً و بی‌پرده در مذاکرات شورویها با نازیها در ۱۹۴۰ مطرح شده بود. در اوایل ۱۹۴۶، آمریکا داوطلبانه همهٔ نیروهای نظامی خود را از این منطقه خارج کرده بود و انگلستان نیز فقط چند واحد از نیروهای خود را در نواحی شرق مدیترانه باقی گذاشته بود. یگانه نیروی اصلی که شوروی را از رسیدن به هدفهایش بازمی‌داشت، ترکیه بود. اگر ترکیه در هم می‌شکست، دیگر کشورهای خاورمیانه یارای مقاومت نمی‌داشتند. شورویها در هر دو جناح ترکیه و همچنین در داخل ایران دارای نیروهایی عظیم بودند. آنها ظاهراً چنین می‌پنداشتند که بوسیلهٔ حملات سیاسی و تبلیغاتی و با کاربرد نیرو

خواهند توانست هر دو کشور را متزلزل کنند و در نتیجه مطابق امیال خود آنها را تحت نفوذ و انقیاد درآورند. شورویها فکر می‌کردند آمریکا و انگلستان از جنگ و درگیری نظامی خسته شده‌اند و می‌خواهند فقط در صلح و صفا کارهای خود را دنبال کنند. در نخستین وهله رهبران شوروی سر جنگ نداشتند و نمی‌خواستند بحرانی جهانی پدید آورند، بلکه می‌خواستند در شرایطی که دولتهای غربی به کارهای خود مشغول هستند فرصت را غنیمت شمرند و به‌مقاصد خود برسند. بنابراین در همان حال که تانکهایشان در برابر چشم مردمان وحشت زده در حرکت بود، با خونسردی نقل و انتقال نیروهای خود را انکار می‌کردند.

حساب شورویها در دو مورد غلط از آب درآمد: یکی اینکه ترکها و ایرانیان به هیچ‌وجه تسلیم شوروی نشدند و حتّی جسارت یافتند و تصمیمات مهمّی اتخاذ کردند؛ دیگر آنکه دولتهای غربی در برابر اقدامات شوروی به‌پا خاستند و سخت ایستادگی کردند. رهبران شوروی اهمیّت سیاستهای آمریکا را در این باره نادیده نگرفتند. بعلاوه، مطبوعات جهان با انتشار مقالات، بروز خطر را اعلام نمودند و بدین‌سان ناگهان نوعی بحران عمومی پدید آمد؛ بحرانی که پس از جنگ تا آن زمان کسی شبیه آنرا به یاد نداشت. این موضوع موجب حیرت و وحشت آمریکاییان شد ولی چنین به نظر می‌رسید که شورویها نیز دچار ترس شده‌اند و همین ترس و نگرانی و مقاومت شدید ترکیه و ایران و همچنین موضع سخت آمریکا باعث شد که دولت شوروی یقین حاصل کند که هدفش بیش از آنچه انتظار داشته خطرناك است و برای رسیدن به آن هدف با مشکلات فراوان روبه‌رو خواهد شد. لذا تجدیدنظر در استراتژی خود را ضروری تشخیص داد و تصمیم به عقب‌نشینی گرفت.

با وجود این هنوز پیروزی کامل به دست نیامده بود زیرا یك رژیم کمونیستی با نیروهای مسلّح خود همچنان آذربایجان را تحت کنترل داشت و کمونیست‌های ایران درصدد بودند دومین حملهٔ خود را برای برانداختن حکومت ایران آغاز کنند.

در اواخر ژانویهٔ ۱۹۴۶ پیشه‌وری اعلام جهاد کرد و مردم آذربایجان را تشویق به درهم شکستن حکومت تهران و «ایجاد حکومت مناسب» نمود. اعلام این جنگ در واقع چیزی نبود جز صدای طبلی میان تهی ولی تبلیغات کذایی آنها ۴ ماه ادامه یافت. مهمترین اقدامی که در رابطه با اعلام جنگ صورت گرفت بسیج نیروها به منظور پشتیبانی از شورشیان کمونیست بود. از همهٔ این نیروها فقط چند هزار سرباز در تبریز مستقر شدند و بقیّه در نواحی جنوبی نزدیك مراغه باقی ماندند. دسته‌ای که در تبریز بود هر روز با اونیفورم پر زرق و برق و با نظم خاصی در برابر اهالی رژه می‌رفت. سلاح اصلی آنها را در آغاز یك مسلسل سبك ساخت چکوسلواکی بود ولی بعداً دولت شوروی تعدادی تانك سبك و توپ در اختیارشان گذاشت. صدها نفر افسر نیز برای آموختن فنون مربوط به توپخانه، سلاحهای دوربرد، هوانوردی و جنگهای شیمیایی به پایگاههای نظامی در آذربایجان شوروی اعزام شدند. هر روز افسران و سربازان شوروی در پشت سربازخانه‌های تبریز به افراد نظامی طرز به‌کار بردن توپهای سنگین، خمپاره‌انداز و دیگر سلاحهای سنگین را آموزش می‌دادند.

ولی در اواخر ماه مه، بنا به دستور دولت شوروی، تغییری ناگهانی در روش رژیم آذربایجان داده شد. در ۲۷ ماه مه پیشه‌وری به اعضای کابینهٔ خود و همچنین به مقامات حزبی خاطرنشان ساخت که باید با حکومت مرکزی از در صلح درآیند «زیرا آمریکا و انگلستان از مسئلهٔ آذربایجان سوءاستفاده کرده‌اند و می‌خواهند با رفیق نیرومند ما یعنی شوروی حیله‌بازی کنند» و وقتی عدّه‌ای از همقطاران او به این تصمیم اعتراض کردند و گفتند که با ارتش جدید خود می‌توانند در برابر نیروهای مرکز مقاومت کنند، طبق اطّلاع از یك منبع موثّق، پیشه‌وری جواب داد اگر در این کشمکش که آمریکا و انگلستان در آن سهیم هستند کوچکترین خطری متوجّه رفیق نیرومند ما شود، همگی منهدم خواهیم گشت.

دو هفته بعد ـ در اوایل ماه ژوئن ـ موافقت‌نامه‌ای مقدّماتی بین حکومت مرکزی ایران و رژیم آذربایجان منعقد گردید که به‌موجب آن حقّ حاکمیّت دولت ایران بر استان آذربایجان تأیید و همچنین مقرّر شد که مذاکراتی در مورد افزایش روابط فیمابین صورت گیرد. با وجود این، رژیم شورشیان همچنان نیروهای خود را با تمام تشکیلات آن در آذربایجان حفظ کرد و عملاً آن استان را زیر کنترل خود نگهداشت.



در واقع از اواخر ماه مه، پولیت بوروی شوروی از پیگیری برنامه‌ای که در نظر آمریکاییان و ملل آزاد جهان بسیار خطرناك و جاه‌طلبانه بود کاملاً منصرف شده بود.

پولیت بورو ضمن ورود به مرحلهٔ دوم عملیّات، خطّ‌مشی خود را تغییر داد، و استراتژی جدیدی اتّخاذ کرد که هدف اصلی آن کلّ ایران بود. این استراتژی مستلزم دادن تغییراتی در تاکتیك‌ها نیز بود. در آن وقت اگر آذربایجان به‌صورت غدّه‌ای سرطانی برای ریشه دواندن در ایران باقی می‌ماند، سودش بیش از آن بود که صرفاً

قرارگاه نیروهای مهاجم شوروی باشد. بنابراین به شورشیان آذربایجان دستور داده شد که به تهران روی آورند.

تاکتیك دیگر شوروی این بود که دولت ایران را تحت فشار دائم قرار دهد و امتیازاتی به دست آورد. امتیاز نفت و حقوق حمل‌ونقل هوایی بیشتر از دیگر امتیازات مورد توجّه شورویها بود. علّت پافشاری برای کسب امتیازات مزبور این نبود که نیاز مبرمی به آنها داشتند، بلکه بیشتر برای آن بود که با به دست آوردن این امتیازات نفوذ خود را در ایران افزایش دهند و با دستاویز امتیازات، رهبران ایران را پیوسته زیر فشار خود نگهدارند.

به هرحال می‌توان گفت که هدف اصلی شوروی از تاکتیك جدید، آن بود که دولت مرکزی و در رأس همه، قوام نخست‌وزیر را زیر نفوذ و سلطهٔ خود بگیرد. شاهزاده مظّفر فیروز از دودمان قاجار نیز آلت دست اصلی شورویها در این زمینه به‌شمار می‌رفت. او شخصی ابن‌الوقت، ستمگر، تندمزاج، کینه‌ورز و بدخواه بود و به قولی اختلال مشاعر داشت.

مظّفر فیروز در واقع بعنوان رابط میان قوام‌السّلطنه و حزب توده از یك سو و دولت مرکزی و دستگاه پیشه‌وری عمل می‌کرد. حزب توده که در روی کار آمدن قوام‌السلطنه نقشی اساسی بازی کرده بود به نخست‌وزیر فشار می‌آورد که چندتن از اعضای حزب را وارد کابینه کند. امّا قوام با آنکه به دولت شوروی و کمونیستها در داخل روی خوش نشان می‌داد، تا شش ماه از پذیرفتن اعضای حزب توده در کابینه طفره رفت و ضمناً به تأسیس حزب دموکرات در برابر حزب توده دست زد. سرانجام کمیتهٔ مرکزی حزب توده اولتیماتومی به قوام‌السّلطنه داد که کابینهٔ خود را ترمیم کند و برای ائتلاف با حزب توده وارد مذاکره شود؛ در غیر این صورت حزب اجباراً با دولت او وارد مبارزه خواهد شد.

در نتیجهٔ همین اولتیماتوم و بعضی شرایط دیگر بود که قوام سه نفر از اعضای حزب توده را بعنوان وزیر تعیین کرد. کابینهٔ جدید در اوّل اوت ۱۹۴۶ تشکیل شد. میان دولت مرکزی و دستگاه پیشه‌وری نیز گفتگوهای مفصّلی در تبریز و تهران صورت گرفت ولی چون پیشنهادهای حکومت آذربایجان در مواردی با قانون اساسی مغایرت داشت، گفتگوها به نتیجه نرسید و بویژه آنچه ناظر به تشکیلات نظامی در آذربایجان بود با مخالفت شاه و رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش روبه‌رو شد.

در همین احوال، رهبران برخی از ایلها و عشایر جنوب مانند قشقایی‌ها نیز سر به شورش برداشتند و با باج‌خواهی‌های خود اوضاع کشور را بیش از پیش آشفته کردند. از سوی دیگر مداخلات شورویها در امور ایران ادامه داشت و رفته رفته کار به‌جایی رسید که پس از یکی از جلسات کابینه، چند تن مسلّح از سفارت شوروی به خانهٔ وزیرانی که مخالف سیاستهای شوروی و حزب توده بودند رفتند و آنان را تهدید کردند که چنانچه به‌مخالفت خود ادامه دهند، جان خود و خانوادهٔشان در خطر خواهد بود.

خبر این واقعه به گوش شاه که خود از جریان امور سخت مضطرب بود رسید. وقتی قوام اعتراضی نسبت به مداخلات شوروی نکرد و درصدد جلوگیری از این قبیل اقدامات برنیامد، شاه پس از حصول اطمینان از وفاداری ارتش، قوام را احضار و از وی خواست استعفا کند. قوام که چاره‌ای جز پذیرفتن دستور شاه نمی‌دید، در مقابل شاه سوگند وفاداری یاد کرد، خدماتش در دوران رضا شاه را یادآور شد و تقاضای تشکیل کابینهٔ جدید نمود. شاه به سه شرط با تقاضای او موافقت کرد:

۱ـ توده‌ای‌ها و مظّفر فیروز را از کابینه براند.

۲ـ فوراً حزب دموکرات ایران را به صورت سازمانی برای مبارزه با حزب توده درآورد و خود را برای برگزاری انتخابات در اوایل دسامبر آماده کند.

۳ـ به مذاکرات خود با شورشیان آذربایجان خاتمه دهد و فوراً اقداماتی برای سرکوب شورشیان به عمل آورد.

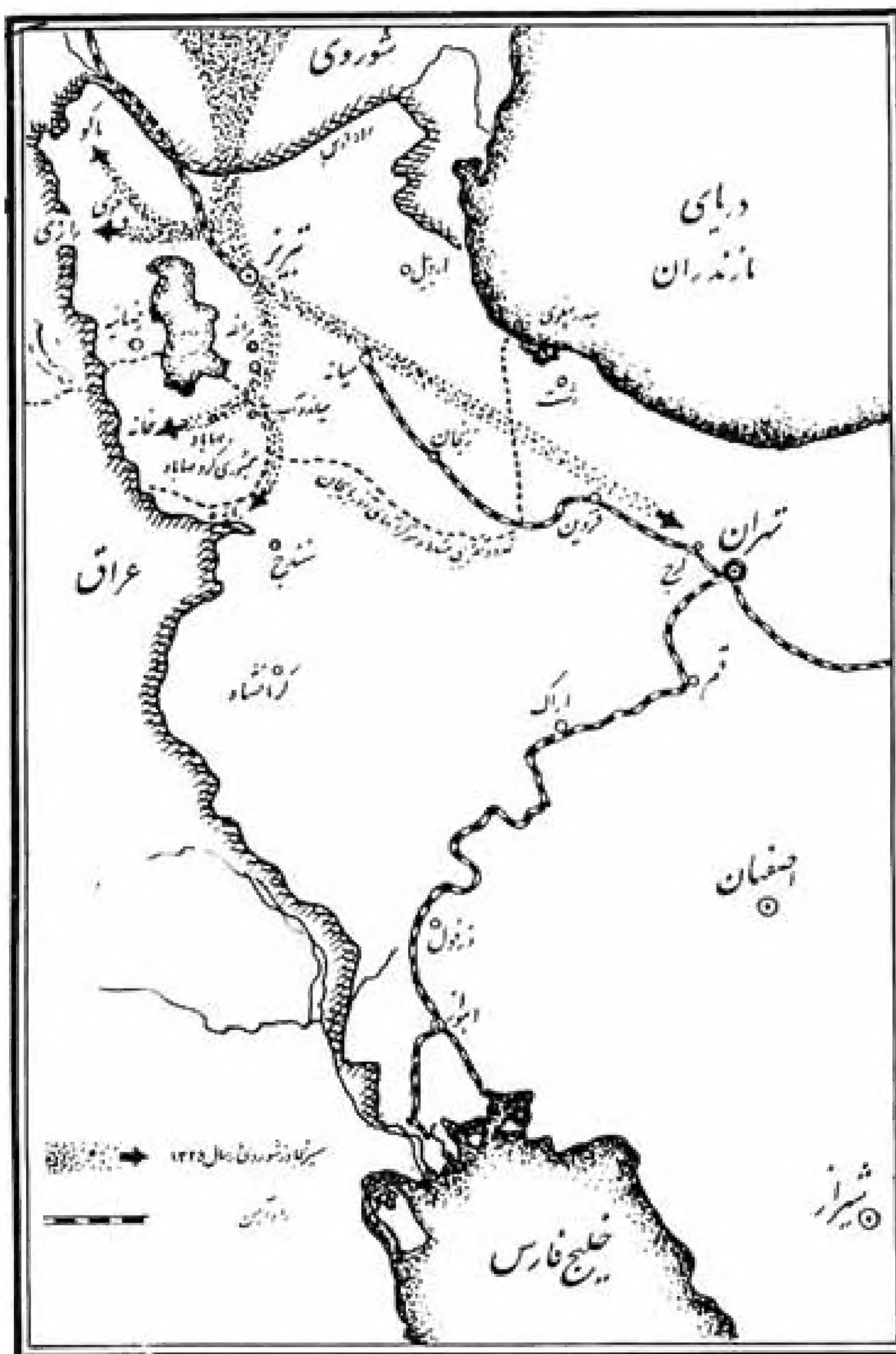
قوام به استثنای اخراج مظفّر فیروز از کابینه، دیگر شرایط را پذیرفت. ولی بالاخره دربارهٔ فیروز تصمیم گرفته شد که وی را به سمت سفیرکبیر ایران در مسکو منصوب نمایند.

در ۱۹ اکتبر قوام دولت جدید را مطابق شرایط شاه تشکیل داد. اهداف و نیّات قوام برای هیچ کس کاملاً روشن نبود. وی برای اقداماتی که در مراحل اوّلیهٔ تهاجم شورویها بر ضدّ آنها انجام داد شایستهٔ تقدیر است و بعضی معتقدند که روش ملایم او در مرحلهٔ دوم نیز فقط برای فریب دادن و گیر انداختن شورویها بوده است. آنچه مسلّم است، این است که وی در پائیز سال ۱۹۴۶ ایران را به آستانهٔ فاجعه نزدیك کرد و ضعف سیاست او و همچنین توجّهی که به حزب توده مبذول می‌داشت و دوستی‌اش با مظّفر فیروز موجب شد که بعضی‌ها نسبت به او شك کنند. به هر روی قوام پس از دیدار با شاه سیاست خود را بار دیگر عوض کرد تا جایی که در آخرین ماههای بحران، قهرمان ملّی نیز شناخته شد.

در اواخر نوامبر قوام اعلام کرد که مصمّم است نیرویی برای نظارت بر جریان انتخابات به آذربایجان گسیل دارد. چند تن از رهبران حزب توده در تهران بازداشت شدند و سپس زنجان که

بدون مقاومت تخلیه شده بود، به دست دولت مرکزی افتاد.

در آن ایّام رادیو تبریز و مطبوعات وابسته به حزب توده قوام را سخت مورد حمله قرار داده بودند. سفیر کبیر شوروی به شاه و قوام یادآور می‌شد که شوروی به هیچ‌وجه نمی‌تواند اغتشاشاتی را که ممکن است بر اثر اعزام قوای دولت ایران به آذربایجان، در سرحدّات شوروی ایجاد شود نادیده بگیرد. رفتار او بسیار خشن و آمرانه بود و ضمن یکی از یادآوریهای خود اظهار داشت که چنانچه قوام روشی را که در پیش گرفته است تغییر ندهد، شوروی مجبور به تجدید نظر در رفتار و روش خود نسبت به دولت ایران خواهد شد. قوام نیز شورای امنیّت سازمان ملل متّحد را از جریان آگاه کرد و خاطرنشان ساخت که احتمال دارد تهدیدات شوروی صلح بین‌المللی را به مخاطره بیندازد.



قوام پیش از اینکه این اخطاریه را به شورای امنیّت تسلیم کند، از پشتیبانی آمریکا اطمینان حاصل کرده بود. در ۲۷ نوامبر، جورج الن سفیر کبیر آمریکا اعلامیهٔ زیر را در مطبوعات منتشر ساخت:

«تمامیّت ارضی ایران همواره مورد توجّه دولت آمریکا بوده و همیشه از آن پشتیبانی کرده است.... تصمیم دولت ایران مبنی بر اعزام نیروهای تأمینی به کلیّهٔ نقاط ایران از جمله نقاطی که تاکنون تحت کنترل دولت نبوده است، به منظور نظارت بر جریان انتخابات، به عقیدهٔ من تصمیمی کاملاً طبیعی و شایسته است.»

با نزدیك شدن زمان حمله به نیروهای حکومت دموکرات، بار دیگر هیجان شدیدی سراسر تهران را فرا گرفت. ولی این بار این هیجان نه از سر نومیدی بلکه بیشتر آمیخته با امید و همراه با درك واقعیّت‌ها بود. سئوال اصلی این بود که آیا شورویها سربازانی برای حمایت از عمّال آذربایجانی خود خواهند فرستاد یا نه. رفتار خشن سفیر کبیر شوروی دلالت بر آن داشت که چنین کاری خواهند کرد. وی مرتباً به دیدار شاه می‌رفت و خاطرنشان می‌ساخت که شوروی به هیچ‌وجه این جریانها

را نادیده نمی‌گیرد و در برابر آنها مقاومت خواهد کرد. ولی شاه و قوام با پشتیبانی آمریکا در برابر این تهدیدات سخت ایستادگی کردند.

ارتش ایران حملهٔ اصلی خود را متوجّه جنوب تنگهٔ قافلان کوه بین زنجان و میانه کرد. نیروهای چریکی نیز در نهم دسامبر در چند نقطه دست به تهاجم زدند و در دهم دسامبر درست بعد از نیمه شب نیروهای ایران به مواضع دشمن که از تنگه مزبور دفاع می‌کردند یورش بردند. نکتهٔ شگفت‌انگیز برای همگان این بود که نیروهای حکومت آذربایجان فقط از خود دفاع می‌کردند و هیچ‌گونه حمله‌ای از طرف آنها صورت نمی‌گرفت. یگانه جنگ واقعی وقتی به وقوع پیوست که ژنرال غلام یحیی دانشیان فرمانده قوای آذربایجان و از افسران سابق شوروی، سربازان نومید و افسردهٔ خود را وادار به حمله نمود. ولی این حملات ناقص از پیشروی نیروهای مقابل نکاست و سرانجام یك روز بعد نیروهای آذربایجان در هم شکست و بعدازظهر دوازدهم دسامبر سربازان ایران وارد میانه شدند.



در این ایّام وقایع دیگری نیز در تبریز روی داده بود. کاملاً آشکار بود که شورویها به این نتیجه رسیده‌اند که در چنین موقعیّتی دخالت نیروهای نظامی آنها برای نگهداری رژیم آذربایجان ارزشی نخواهد داشت و حتّی به رهبران آن رژیم گفته بودند که جز حمایت معنوی و دیپلماتیك از آنها، کار دیگری نخواهند کرد. در نتیجه، واکنشهای مختلفی ایجاد شد.

جاوید که سمت استانداری را با وفاداری ظاهری نسبت به شاه داشت و شبستری رئیس مجلس آذربایجان مقاومتی نشان ندادند و فوراً تسلیم شدند. از طرف دیگر، دانشیان و بیریا خواهان آن بودند که مبارزه تا آخرین لحظه ادامه یابد. پیشه‌وری حدّ وسط را گرفته بود، یعنی هم مایل به ادامه جنگ بود و هم از عاقبت کار واهمه داشت.

یازدهم دسامبر روزی بحرانی بود. روزنامه‌های رسمی صبح اعلامیّه‌ای به امضای پیشه‌وری و بیریا انتشار دادند که در آن از مردم خواسته شده بود تا آخرین نفس بجنگند. حکومت نظامی نیز اعلام شده بود ولی هیچ‌گونه اقدامی برای اجرای آن صورت نگرفت. در خیابانها مردم شایعات را در گوش هم زمزمه می‌کردند. بعدازظهر گزارشی که بعداً معلوم شد صحّت داشته انتشار یافت دایر بر اینکه جاوید تلگرافی به تهران فرستاده و بدین وسیله خود را تسلیم کرده و همچنین دستور ترك مقاومت داده است. نزدیك عصر رادیو تبریز به نام بیریا اعلامیّه‌ای پخش کرد و از اهالی خواست از ورود سربازانی که از تهران اعزام شده‌اند جلوگیری نکنند بلکه با نهایت آرامی تسلیم شوند.

اهالی شهر بلاتکلیف بودند. هیچ مقامی شهر را تحت کنترل نداشت و اثری هم از سربازان اعزامی از تهران دیده نمی‌شد. نزدیك نیمه شب در چندین نقطهٔ شهر تیراندازیهای پراکنده آغاز گردید. بیشتر این تیراندازیها به منظور برگزاری جشن بازیافت آزادی از سوی اهالی شهر صورت می‌گرفت.

در ۱۲ دسامبر هنوز اثری از سربازان تهران دیده نشده بود. دسته‌های مسلّح در شهر گردش می‌کردند و مغازهٔ هواداران کمونیستها را در هم می‌شکستند. تیراندازی‌ها نیز همچنان بی‌هدف ادامه داشت. جمعیّت انبوهی که صبح آزادی را نزدیك می‌دیدند در مرکز شهر گشت می‌زدند. سرکنسولگری شوروی کاملاً تحت مراقبت بود ولی همهٔ پنجره‌های کنسولگری را بسته بودند و اثری از حیات در آنجا دیده نمی‌شد. ساختمان مجلس کاملاً متروك شده بود و شبستری مضطربانه منتظر بود که شهر را به دست فاتحان بسپرد. جاوید در خانهٔ خود ماند. هر دو از آشفتگی اوضاع و نبود امنیّت شهر نگران بودند و آرزو می‌کردند سربازان دولت هر چه زودتر به داد آنها برسند.

ادارهٔ مرکزی حزب دموکرات که تا روز قبل مرکز صدور فرمانها و مقرّ حکومت رژیم آذربایجان بود اکنون متروك شده بود و جز سه نگهبان مأیوس چیز دیگری در حوالی آن دیده نمی‌شد. کسی در دفتر پیشه‌وری دیده نمی‌شد و در آنجا جز تعداد زیادی فنجان‌های کثیف، خُرده نان، پوست تخم مرغ و ته سیگار چیز دیگری وجود نداشت که نشان می‌داد ساکنان آنجا چند ساعت آخر اقامت خود را در اضطراب و پریشان حالی گذرانده‌اند.

صبح روز بعد اهالی به بیریا حمله کردند و او با تلاش بسیار خود را به بیمارستان شوروی رساند ولی مردم به آنجا هم هجوم بردند.

پیش از ظهر جمعه ۱۳ دسامبر اوضاع به همین نحو گذشت. فقط دسته کوچکی از شورشیان به ارگ قدیمی که از بقایای قرن ۱۳ بود پناه برده بودند و به سوی هر کس که در دید آنها قرار می‌گرفت تیراندازی می‌کردند.

ساعت ۵ بعدازظهر ۱۳ دسامبر دستهٔ بسیار کوچکی از سربازان دولتی تحت فرماندهی سرتیپ هاشمی وارد تبریز شدند. دو روز بعد دستهٔ دیگری از سربازان دولتی عهده‌دار سرکوب

شورشیان کرد شدند و مهاباد مرکز آنها را تسخیر کردند. برای مدّت پنج روز پردهٔ آهنین شوروی در سرحدّات ایران باز شده و شمار زیادی از رهبران شورشیان و افسران جزء به خاك شوروی گریخته بودند. پیشه‌وری نیز همراه ده کامیون اموال مسروقه به شوروی رفته بود. وی طّی یکی دو سال بعد، چند بار از رادیو باکو اعلام داشت که به زودی به ایران باز خواهد گشت. سرانجام چنین شایع شد که وی در یك حادثهٔ اتومبیل کشته شده است. بیشتر کسان دیگری نیز که به شوروی فرار کرده بودند در گمنامی از بین رفتند.

گذشته از بیریا، تقریباً ۵۰۰ نفر از دموکراتها در دوران فترت یعنی پیش از ورود سربازان دولتی از تهران به‌دست اهالی تبریز کشته شدند. صدها نفر نیز دستگیر و محاکمه شدند. عدّه‌ای را نیز دار زدند. بدین ترتیب عمر یك ساله حکومت خودمختار آذربایجان و جمهوری کردستان با رسوایی به پایان رسید.

***

در ۱۳ دسامبر، سفیر کبیر شوروی در تهران تقاضای ملاقات با شاه کرده بود. وی از دولت خود دستور داشت از شاه بخواهد بعنوان فرماندهٔ کلّ قوا از بروز تشنّج در کنار مرزهای شوروی جلوگیری کند. شاه او را مطمئن ساخت که جنگ خاتمه پذیرفته و دیگر هیچ‌گونه اغتشاشی در سرحدّات شوروی رخ نخواهد داد و سپس متن تلگرافی را که حاکی از تسلیم شدن شورشیان بود به او نشان داد. سفیر کبیر از این موضوع شگفت زده شد و پس از چند لحظه سکوت بی‌آنکه کلمه‌ای بر زبان آورد دفتر شاه را ترك کرد.

وقتی خبر تسلیم شدن شورشیان رسماً در تهران اعلام شد مردم از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدند. قوام نیز با موفقیّت روبرو شد بدین معنی که در انتخاباتی که ماه بعد صورت گرفت اکثریّت کرسی‌های مجلس نصیب نمایندگان حزب دموکرات شد درصورتی که حزب توده فقط دو نفر نماینده داشت.

مدّتی بعد بحران دیگری برای شوروی‌ها پیش آمد و آن وقتی بود که که مجلس جدید برای بررسی قرارداد واگذاری امتیاز نفت به شوروی که توسّط قوام در سال قبل در مقابل فراخوانی سربازان شوروی منعقد شده بود، به بحث پرداخت.

فعّالیت و تبلیغات شوروی بار دیگر رو به افزایش نهاد و با توجّه به آن، «الن» سفیر کبیر آمریکا در ایران سخنان مشروحی ایراد کرد. وی در سخنرانی خود در انجمن روابط فرهنگی ایران و آمریکا اظهار داشت که ایران حق دارد و آزاد است به هر نحو که بخواهد اقدام کند و چنانچه مایل به تصویب قرارداد نفت نباشد می‌تواند در مقابل فشار و تحمیل شورویها، روی پشتیبانی آمریکا حساب کند. در ۲۲ اکتبر، نمایندگان مجلس با ۱۰۲رأی در برابر ۲ رأی با قرارداد مذکور مخالفت کردند.

بدین ترتیب شورویها بار دیگر در پیشروی خود در خاورمیانه با شکست روبه‌رو شدند و حتّی آنچه را در دوران اشغال ایران به دست آورده بودند از دست دادند.

* رابرت روسو (پسر) از دسامبر ۱۹۴۵ تا ژوئن ۱۹۴۶ بعنوان معاون کنسول ایالات متّحده در تبریز خدمت کرده است.

متن این مقاله را که در شمارهٔ زمستان ۱۹۵۶ نشریّهٔ The Middle East Journal به چاپ رسیده است، جناب آقای دکتر عبدالرّضا هوشنگ مهدوی در اختیار اطّلاعات سیاسی اقتصادی گذاشته‌اند. از ایشان سپاسگزاریم.